بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَ صَلّی اللهُ عَلَى سَیِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا وَ حَبیبِ إلَهِنا أبِی القَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ الطَّاهِرینَ سِیَّمَا بَقیَّةُ الله فِی الأعظَم مَولانَا الحُجَّةِ بنِ الحَسَن وَ لَعْنَةُ اللَّهِ ‏عَلَى أَعْدَآئِهِمْ أَجْمَعِینَ إلَی قیامِ یَومِ الدِّینَ

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِیَّ ألَّذِی وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللَّهِ وَ عَلَى الاَْرْواحِ الَّتى حَلَّتْ بِفِناَّئِکَ عَلَیْکَ مِنّى سَلامُ اللَّهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِىَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ لاجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّى لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلامُ عَلَى الْحُسَیْنِ وَ عَلى عَلِىِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلى اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلى اَصْحابِ الْحُسَیْنِ

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

<وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ> 68

<و چون ببينى كسانى [به قصد تخطئه] در آيات ما فرو مى ‏روند از ايشان روى برتاب تا در سخنى غير از آن درآيند و اگر شيطان تو را [در اين باره] به فراموشى انداخت پس از توجه [ديگر] با قوم ستمكار منشين>

وقتی کسانى را دیدى که در آیات ما،در احکام آسمانی ما خوض[[1]](#footnote-1) می­کنند از اون­ها روگردان باش تا به سخن دیگری بپردازند« وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ»اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت بعد از یادآوری و توجه با ستم­گران منشین.

کلمه­ی خوض در اصل لغت به معنای ورود در آب,به آب وارد شدن و در آب شنا کردن.به تناسب در ورود هر مطلبی خوض گفته میشه,حالا در قران کریم اگر نگفته باشیم در همه­ی موارد،در اکثر موارد کلمه­ی خوض به معنای ورود در امر باطل به کار رفته.خوض یعنی باطل­گرایی،بیهوده­گویی،یاوه سخن گفتن،به این معناست.کما اینکه در این آیه می­خوانیم؛

<قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ>[[2]](#footnote-2)

<بگو خدا [همه را فرستاده] آنگاه بگذار تا در ژرفاى [باطل] خود به بازى [سرگرم] شوند>

 بگو؛ الله,حرف خود را بزن،مردم را به حق دعوت کن اگر نپذیرفتن رهاشون کن،در خوضشون بازی کنن، رهاشون کن در یاوه­گویی­هاشون، بازی کنند حالا در آیه­ی دیگه؛

<فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِی يُوعَدُونَ>[[3]](#footnote-3)

<پس آنان را رها كن تا در ياوه‏ گويى خود فرو روند و بازى كنند تا آن روزى را كه بدان وعده داده مى ‏شوند ديدار كنند>

ولشون کن اینقدر در این یاوه سرایی­ها خودشون را به بازی مشغول کنن تا به اون میعادی که با خدا دارند برسند.

باز در سوره­ی مدثّر این آیه را داریم که روز قیامت به جهنمی­ها گفته میشه؛

<مَا سَلَكَكُمْ فِی سَقَرَ>[[4]](#footnote-4)

<چه چيز شما را در آتش [سقر] درآورد>

چه باعث شد که شما جهنمی شدید؟یکی این­که نماز نمی­خوندیم،زکات نمی­دادیم،یکی هم

<وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ> [[5]](#footnote-5)

<با هرزه‏ درايان هرزه‏ درايى میکرديم>

ما در مجلس یاوه­گویان شرکت می­کردیم،با یاوه­گویان خوض می­کردیم<وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ >این شرکت در مجالس باطل­گرایان و یاوه­گویان مرا به جهنم کشید.حالا در این آیات که عرض شد،کلمه­ی خوض همون معنای باطل­گرایی و یاوه­گویی معنا شده،حالا هستند کسانی که،تفکر مادی دارند با تفکرالهی نمی­سازند,تفکر الهی و مکتب انبیاء تعدیل می­کند تمام آیات را و گروهی هستند که این­ها خائضند،این­ها تفکر مادی دارند و غیر از لذت گرایی و کام­جویی از دنیا چیزی درک نمی­کنند و میخوان بی­پروا باشن در اشباع تمایلاتشون،قهراً با مکتب انبیاء درگیری پیدا می­کنند,هی اون­ها میخوان تعدیل کنن تمام آیات را،جلو افراط را بگیرن و این­ها میخوان مشرک باشن،میخوان بی­پروا باشن و نظام گسیخته زندگی کنند قهراً درگیری ایجاد میشه میان این دو مکتب، و لذا می­کوشن که،سهولت دین را بشکنن،سعی می­کنن از راه­های مختلف عظمت و هیبت دین و مبلغین دین را در هم بشکنند زیرا اگر دین بخواد حاکم بشود خب قهراً اون­ها اولاً از وجدان خود شرمنده می­شوند که در مقابل این­که حق حاکم شده و دیگر این­که محدود می­شون قهراً از اون مطالع نفسانی که دارن عقب نشینی باید بکنن و هم مورد ملامت مردم قرار می­گیرن،این­که می­کوشن که عظمت دین را بشکنن و سهولت دین را از بین ببرن، یکی از راه­هایی که برای این کار به کار می­برن مسئله­ی خوض است،همون استهزاء،تمسخر،توهین کردن چون منطق که ندارن،مخالفین مکتب انبیاء حتماً منطقی ندارن،برهانی ندارن،منتها یکی از راهاشون همینه،تحقیر کنن،توهین کنن،هتک حرمت کنن،به مسخره بگیرن،این مسخره کردن هم مایه نمی­خواد،استهزاء همین قدر یک چشم بی­حیاء وزبان بی­پروا،خب کافیه،این دیگه منطق نمی­خواد,نه مایه­ی علمی می­خواد نه مایه­ی فرهنگی می­خواد هیچی،همین قدر بی­حیایی و بی­پروایی

<إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ>[[6]](#footnote-6)

 < كسانى كه گناه می‌کردند آنان را كه ايمان آورده بودند به ريشخند مى‏گرفتند>

برنامه­شون اینه، تبه­کاران نسبت به دین­داران آخرین حربه­ای که دارن،خب می­خندن،مسخره می­کنن,در سوره­ی مطففینه این آیه،

<إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ \* وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ>[[7]](#footnote-7)

<و چون بر ايشان مى‏ گذشتند اشاره چشم و ابرو با هم رد و بدل میکردند،[آرى در دنيا] كسانى كه گناه میکردند آنان را كه ايمان آورده بودند به ريشخند مى‏ گرفتند>

اگر عبورشون بیافته به مجالس اون­ها،محافل اون­ها با اشاره­ی چشم و ابرو به همدیگه اون­ها رو مسخره می­کنن،به استهزاء می­گیرن

<وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ>[[8]](#footnote-8)

<و هنگامى كه نزد خانواده[هاى] خود بازمى‏ گشتند به شوخ‏ طبعى مى ‏پرداختند>

وقتی با خودشون خلوت می­کنن با هم­فکران خودشون،نقل مجلس اون­ها همین توهین کردن به اون­ها­و مسخره کردن­و به گفتارشون،به رفتارشون، به قیافه­شون،به لباس­شون،هتک می­کنن،توهین می­کنن در مجالس خلوت‌شون نقل مجلس­شون هتک­کّاکیه

<وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ>[[9]](#footnote-9)

<و چون مؤمنان را مى‏ ديدند مى گفتند اينها [جماعتى] گمراهند>

وقتی هم ببینن اون­ها را میگن بی­چاره­ها چه فهمیدن از این دنیا؟،همش با محرومیّت زندگی کرده­ان،این­ها گمراهن، راه گم کرده­ان,این منطقی­ست که تبه­کاران و خائضین دارن اون کسانی که کارشون خوضه، بیهوده‌گویی، بی­منطق حرف زدن،مسخره کردن,خب حالا اگر این­گونه جمعیتی را انسان مواجه شد با اون­ها تکلیف چیه؟چون این­ها که اهل حکمت که نیستن,تو قران فرموده که سه راه داریم برای دعوت مردم به حق

<ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ>[[10]](#footnote-10)

<با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت دعوت كن و با آنان به [شيوه‏ اى] كه نيكوتر است مجادله نماى در حقيقت پروردگار تو به [حال] كسى كه از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه‏يافتگان [نيز] داناتر است>

می­شود با حکمت سخن گفت چون خودشان اهل منطقن واقعاً،اهل برهانن،اهل استدلالن،اگر هم راه گم کرده باشن ، در مقابل حق از خود مقاومت نشون نمیدهن وقتی بفهمن قبول می­کنن,این­ها اهل موعظه­ان،گروهی را با موعظه می‌شود به راه آورد,حالا اهل منطق هم نباشن،اهل فلسفه و برهان هم نباشن اهل موعظه­ان،خوش جنسن،بدجنس نیستند،در مقابل حق مقاوم نیستن تسلیمن,گروهی هم هستن اهل جدالن،جدال احسن خب میشه با اون­ها هم کلمات خودشون را بگیریم همون­که معتقد خودش هست همون را بگیریم به خودش برگردانیم ناچار قبول می­کنه مُنتها نمی­تواند در مقابل بایسته،اغنایی­ست در مقابل اون­ها،حرف ما اغناییه،در مقابل گروهی حرف ما حکمت است­و برهان است،در مقابل گروهی روش ما موعظه­و پند­و اندرز است،در مقابل گروهی برنامه­ی ما جدال احسن است

<وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ>

گروهی هستن اینجور هستن،نه اهل حکمتن که منطق سرشان بشود،نه خوش جنسن که موعظه­و پند­و نصیحت نافع باشه،نه جدال احسن حتی به اون گفته­های خودشون هم پابند نیستن که جدال احسن باشه فقط مردمی مغرور،مستکبر،از خودراضی،رو دنده­ی لجاج­و عناد افتاده،این گروهند،این­ها را چه می­شود کرد؟حالا توی همه­ی گروه­ها پیدا میشن،تو خانواده­ها،فامیل مثلاً،توی فامیل یه نفر پیدا میشه آدم دینداریه،معتقدیه،پابند به احکام مذهبیه،دیگران گمراهن اعتناء به این حرف­ها ندارن این بیچاره تو اون­ها گرفتار میشه،در مجلس اون­ها شرکت می‌خواد بکنه هی حرف می­زنن،نیش می­زنن،توهین می­کنن،تحقیر می­کنن،در مقابل این­ها چه می­شود کرد؟نه اهل حکمتن،نه اهل موعظه­ان،نه اهل جدال احسن,غرور،استکبار،خوض،استهزاء،تمسخر،هتک حرمت همین­ها،خب این­ها اگر انسان قدرتی داشته باشه که از حوضه قدرت برخورد می­کنه با این­ها،این­ها را سرکوب می­کند و مجالی به این­ها نمی­دهد سر جاشان می­نشاند حالا به هر کیفیّتی اعمال قدرت می­کند و اگر نشد قدرتی ندارد اعمال قدرت کند،تنها راه اعراض است،قطع رابطه­ی با این­هاست,دیگه با این­ها رفت­و آمد نداشتن،در مجالس این­ها شرکت نکردن،این آخرین وظیفه است که حکمت که نیست،موعظه که نیست،جدال احسن که نیست،قدرتی هم که اون­ها را بکوبد­و این خارها را از سر راه بر دارد اون هم نیست،خب ناچار اعراضه,روبرگرداندن،مبارزه­ی منفی کردن،که حالا این آیه ناظر به همین مطلبه،<وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا> وقتی برخورد کردی با کسانی که اهل خوضند,گفتیم اهل حکمت­و موعظه­و جدال احسن نیستن،اهل خوضن،خوضین،استهزاء­گرن،تمسخر دارن،تحقیر­و توهین دارن،یاوه­گویی می­کنن <يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ> در مکه نازل شده و رسول اکرم قدرتی نداشت در مکه،که اون­جا اعمال قدرت کند و با این گروه با خشونت رفتار کند،چون وظیفه خشونت دارد

<يَا أَيُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ>[[11]](#footnote-11)

<اى پيامبر با كافران و منافقان جهاد كن و بر آنان سخت بگير و جايگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامى است>

<جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ> دستور هم داریم،اون­جایی که قدرت داری باغلظت،با خشونت با این­ها مواجه شو،که این­ها گروهی نیستند که به راه بیان،بلکه مایه­ی بدبختی خودشون و دیگران خواهند بود، با این­ها با غلظت برخورد کن <جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ> اما سوره­ی انعام در مکه است، نازل شده، در مکه قدرت نداشت رسول اکرم که اعمال خشونت کند،خب وظیفه اعراضه،وقتی این­ها را دیدی به این کیفیّت

<فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ>[[12]](#footnote-12)

< از این­ها رو برگردان تا در سخنى غير از آن درآيند>

چون شما اگر بخواید در مجلس اون­ها شرکت کنید حالا به عذر این­که این­ها فامیلند،خویشاوند، پیش میاد، مجلس عقد دارند، مجلس عروسی دارند،نمیشه مثلاً برویم این حرف­ها،نه این حرف­ها مطرح نیست، در مسیر دین و مذهب، حتی صله­ی رحم در اون­جایی درسته که، حرمت دین محفوظ بماند، جنبه­ی دینی دارد صله­ی رحم، اون­جایی که حرمت دین محفوظ بماند، اگر بنا شد خویشاوندان انسان،نزدیکان انسان هتک حرمتی کنند این‌ها اصلاً به مقدّسات دین اعتنایی ندارند، نه، این­جا رابطه برقرار کردن صحیح نیست,که این آیه آخرین آیه­ی سوره­ مجادله است

<لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ>[[13]](#footnote-13)

<قومى را نيابى كه به خدا و روز بازپسين ايمان داشته باشند [و] كسانى را كه با خدا و رسولش مخالفت كرده‏ اند هر چند پدرانشان يا پسرانشان يا برادرانشان يا عشيره آنان باشند دوست بدارند>

مردمی که پابند به دینند­و ایمان به خدا و قیامت دارند، نمی­تواند با کسانی رابطه­ی مودّت برقرار کنند که اون­ها با خدا و رسول ستیزگی می­کنن،در مقابل دین ایستاده­ان،به مسخره گرفته­ان،به استهزاء گرفته­ان،اون­ها را نمی­شه رابطه‌ی مودت برقرار کنن، ولو پدرش باشه ولو پسرش باشه، ولو برادر باشه، قوم­و خویشان باشه،فرق نمی­کند

<وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ>

>هر چند پدرانشان يا پسرانشان يا برادرانشان يا عشيره آنان باشند دوست بدارند در دل اينهاست كه [خدا] ايمان را نوشته>

این­ها ایمان در قلب­شان راسخ هست با اون­هایی که مملوّ از نفاقند­و بی­اعتنایی به دین و مذهب رابطه­شان درست نیست لذا اعراض کن،حالا که اهل حکمت نیستند،اهل موعظه نیستند،اهل جدال احسن نیستند،قدرت هم که نیست در مقابل­شون با خشونت رفتار بشود،اعراض کن<فَأعْرِضْ عَنْهُمْ>در مجلس اون­ها شرکت نکن تا به سخن دیگر بپردازند، چون اگه بری تو مجلس اون­ها، بهانه‌دستشون می‌دهی و بنا می­کند به هتکاکی کردن،هم تو را می‌آزارن ،هم هتک حرمت دین می­کنن،هم بار خودشان را سنگین­تر می­کنن، دیدی چنین هست بیرون بیا، با اون­ها شرکت نکن، در مجلس اون­ها شرکت نکن،حاضرنباش تا در سخن دیگری بپردازن، تو را که ندیدن قهراًخب ول می‌کنن، دیگه با خودشون حرف می­زنن،حرف خودشون را می­زنن،قهراً تو بیرون آمدی نه آزار می­بینی،نه دین هتک میشه،نه بار اون­ها سنگین­تر میشه، «أَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ»ولشون کن تا به مطلب دیگری بپردازن،نسبت به دین هتکاکی نکنن، «وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ»اگر شیطان به سراغت آمد­و وسوسه کرد­و تو را به فراموشی انداخت، کشید به اون مجالس به بهانه­ی این­که قوم­ و خویش­ند­و فامیل­ند­و چنین­ند­و نمی­شود قطع رابطه کرد اگر تو را کشیدن به اون مجلس،در مجلس متوجه شدی که درست نبوده من یه وظیفه­ای دارم،برخیز«وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ» اگر شیطان تو را به انساء،انساء کرد ­و به نسیان­و فراموشی انداخت،کشید به مجلس اون­ها«فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ »بعداز این­که متوجه شدی،ملطفت شدی که بد کردم آمدم این جای من نیست مثلاً،خب برخیز« فَلَا تَقْعُدْ»ننشین دیگه اون­جا« فَلَا تَقْعُدْ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»با این مردم ستمگر هم­مجلس نباش«لا تَقْعُدْ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»که در این­جا اولاً ظالمین تعبیر شده از این افراد خائض اون کسانی که خوض در باطل می­کنند یاوه سرایی می­کنند تعبیر به ظالم شده اینا ظالم‌اند،هم ظلم به حق می­کنن،جانب حق را رعایت نمی­کنن،هم به خودشون ستم می­کنن،به بدبختی خودشو می­کشه،بالاخره اون کسی که آورده این­ها را،می­رساند به اون موعد،اون­جا که رسیده­اند سر از عذاب علیم خدا در می­آورن،به خود ستم می­کنن و هم به مردم ستم می­کنن در نظر مردم سرافکنده می­کنن مبلّغین دینی را، هتک حرمت می­کنن، ولذا هم ظلم به مردم میشه هم ظلم به خودشان میشه وهم ظلم به حق، پس ظالمن،با این مردم ظالم هم­مجلس نباش.نکته دیگه این­جا داریم که«يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ»خطاب به رسول اکرم شده که اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت به مجلس اون­ها کشید، برخیز,خب این­جا به ذهن میاد که پیغمبر اکرم که معصومه،اون­که ممکن نیست شیطان بر او مسلّط بشود و او را به مجلس خائضین بکشاند او را،چطور به رسول اکرم خطاب شده که؛«ِإمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ»اگر شیطان بر تو مسلّط شد تو را به فراموشی انداخت,البته این جواب این جواب این حرف یه مطلب کلی داریم که در همه­ی مواردی که این­جور خطاب­ها داریم به رسول اکرم,به رسول اکرم داریم این خطاب­ها را،این خطاب­ها ولو خطاب به رسول اکرمه اما دستورالعمل مال امّته،مال او نیست دستور,او زمینه­اش در او نیست,دستورالعمل مال امّته ولو خطاب به شخص پیغمبر اکرم ،چون قائده اینه،وقتی دستوری به یه امتی بخواد صادر بشه به رئیس امت القاء میشه،القاء به رئییس امت میشه که اون ابلاغ کند­و امت عمل کنند به شخص او مربوط نیست,ما زیاد داریم در قران به این کیفیّت،مثلاً درباره­ی والدین،به شخص رسول اکرم خطاب شده

< وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا>[[14]](#footnote-14)

< و پروردگار تو مقرر كرد كه جز او را مپرستيد و به پدر و مادر [خود] احسان كنيد اگر يكى از آن دو يا هر دو در كنار تو به سالخوردگى رسيدند به آنها [حتى] اوف مگو و به آنان پرخاش مكن و با آنها سخنى شايسته بگوى>

رسول اکرم خطاب شده که؛درباره­ی والدینت رعایت احترام کن,اگر والدین تو هر دو یا یکی­شون در کنار تو به سنّ پیری رسیدن،کوچیک­ترین کلمه­ای که دلالت بر تنگ­دلی کند اظهار مکن، اُف به اون­ها نگو،بانگ بر اون­ها نزن،گفتار کریمانه و دل­نشین با اون­ها داشته باش،خب دیگه پیغمبر که والدینی در زمان رسالت نداشت،او که هنوز به دنیا نیامده پدرش از دنیا رفته،در کودکی که کودک 4 ساله­ای بوده مادر را از دست داده،وقتی به سن جوانی یا رسالت رسیده اصلاً والدین نداشته،حالا خطاب به رسول اکرم شده,اگر والدین تو کنار تو پیر شدند بانگ برشون مزن خب این معلومه،زمینه­ی این دستور در رسول اکرم نیست، زمینه­اش نیست، والدین ندارد، پس معلومه خطاب به رسول اکرم است اما دستور مال امّته، ما از این خطاب­ها زیاد داریم هر جا دیدیم که یه خطابی به رسول اکرم شده با عصمت نمی­سازد مراد همینه،یعنی خطاب به شخص اوست چون رئیس امّته اما دستور مال امته،القاء می­شود دستور به رئیس که ابلاغ کند به امت، این­جا همین جوره« ِإمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ»شیطان به سراغ او نمیره،خودش اقرار کرده شیطان،خودش گفته

<قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ\* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ>[[15]](#footnote-15)

<(شيطان) گفت پس به عزت تو سوگند كه همگى را جدا از راه به در مى برم، مگر آن بندگان پاكدل تو را>

خودش گفته من نمی­توانم نسبت به بندگان مخلص تو راه بیابم،خب سرآمد مخلصین رسول اکرم است این شکی درش نیست دیگه و لذا شیطان راهی به او ندارد، خودش اقرار کرده که راهی ندارد و خود رسول هم می­فرمود که هر کسی شیطانی دارد و شیطان من،خدا به من کمک کرده برش غالب شده­ام و او را به زانو درآورده­ام < قد اسلم شیطانی بیدی >[[16]](#footnote-16)خدا کمکم کرده که من شیطانم را در مقابل خودم به زانو درآوردم و مسلم شده،خب پس شیطان به او راهی نمی­یابد,دستور مال امّته،به ما گفته شده« ِإمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ»اگر شیطان به سراغت آمد وسوسه کرد از راه‌های مختلفی تو را کشید به مجلس خائضین،به مجلس بیهوده­گرایان­و بیهوده­گویان،ننشین با اون­ها،ظالمن اون‌ها، ستمگرن،تو مسلمان حق نداری در مجلس خائضین که نسبت به مقدسات دین هتک حرمت میکنن،بی­پروایی می‌کنن بنشینی با اون­ها <إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ>[[17]](#footnote-17) <در اين صورت شما هم مثل آنان خواهيد بو د> در آیه­ی دیگه هم داشتیم در سوه­ی نساء خواندیم،اگر این کار را بکنی در ردیف همون­ها حساب می­شوی،همون گناهی که برای اون‌هاست برای تو نوشته می­شود. حالا این یه دستوری­ست که به ما داده شده،ما موظّفیم دیگه و متأسفانه در میان ما هم خائضین فراوان پیدا می­شوند،مجالس خائضین زیاد میشه و ما باید تأسّف داشته باشیم که بسیاری از مجالسی که تشکیل می­دهیم به عنوان مجلس جشن عروسی­و عقد­و فلان از این حرف­ها،خوض در باطل می­شود در اون مجلس، اون­ها خائضینن و اگر مسلمانی در اون مجلس شرکت کند بر خلاف این آیه عمل کرده،وظیفه­ی اعراض دارد حالا قدرت ندارد که جلو بگیره،خب وظیفه­ی مبارزه­ی منفی دارد،برخیزد. تشکیل میشه و بعد هم کسی را میارن اون­جا می­خواند، یه اشعاری رکیک و کلماتی زشت به بهانه­ی این­که حالا عروس­و دامادند­و عروس­و داماد خوش­شون بیاد، یه حرف­هایی می­­زنند،به هم می­بافند، به نظم یه چیزی درست می­کنند ­و خیلی رکیک،بعد هم خب آقایان هم کف می­زنند، هی تحریک می­کند مثلاً، بعد هم گاهی دستورم،نظرم صادر می­کنن که نه کسی نگفته،اشکال نداره،کف بزن اون­ها هم کف می­زنن به حالت رقص در می­آورن، اصلاً مجلس می­شود مجلس رقص­و طرب، مجلس لهو، مجلس خوض، بعد هم که تو خانم­ها هم می­شود که، داماد میبرن توی زن­ها، بله، چون داماده­و،داماد به عروس محرمه، به شما که محرم نیست، حالا که داماد شد که به همه محرم می­شه مثلاً، خب حالا خانم­ها هم که دیگه آرایش کرده­و بی­پروا نشسته باشند­و داماد هم داخل مجلس اون­ها بشه­،خب مجلس گناه است، این مجلس خوضه، خوض در باطله، هتکاکی نسبت به مقدّسات دینه، وظیفه­ی یک مسلمان اعراض از این­هاست، اون مجالس جشن­و عقد این­ها، چه بسا حتّی مجالسی به نام ائمه می­گیرن بازهمین­­جورها میشه، به نام ولادت ائمه می­گیرن باز همینه،به نام اینکه، امیرالمومنین علی نیز می‌فرماید: < إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا شِیعَهً یَنْصُرُونَنَا وَ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ یَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فِینَا أُولَئِکَ مِنَّا وَ إِلَیْنَا> <خداوند تبارک و تعالی به زمین نظر کرد و ما را برگزید و شیعیان ما را برای ما برگزید که ما را کمک کرده به سرور ما مسرور و به غم ما محزون هستند و اموال و جانشان را در راه ما نثار می‌کنند آنان از ما بوده و به سوی ما خواهند آمد.>[[18]](#footnote-18) «یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا»اونا فکر نکردن فرح ائمه در چیه؟،فرح ائمه در کف زدن­و یه اشعاری گفتن که هیچ مواجه دینی مناسب نیست فرح اون­ها در این نیست، خب اشتباه کرده­این,که فرح اون­ها در چی هست؟فرح­شون در تقوی­ست،فرح در اخلاصه،فرح در ارزش­ها و فضیله­های معنویه،نه کف زدن­و اشعار بی­خودی گفتن هیچ با موازین شرعی رعایت نمیشه حتی مجالس ختم ما هم گاهی این­جوری میشه که قران کمتر خونده میشه اصلاً در مجالس ختم ما اشعار زیادتر می­خوانن اینا مایه­ی تأسّفه که ما با قران خیلی مأنوس نیستیم,قران یه چند آیه اولش می­خوانند­و بعد شروع می­شود به اشعار،مردم شعر­ها را بیشتر گوش میدن تا قران خب این خودش تأسّفه,یعنی با قران آشنا نیستیم نمی­فهمیم خیلی،اما اشعار را می­فهمیم دیگه،شعر را می­فهمیم قران نمی­فهمیم,میّت منتظر قران است نه منتظر اشعاره،او میخواد ثوابی به او داده بشود تلاوت قران بشه به او ثواب بدهن,نه اشعار خونده بشه به او ثواب بدهن با خوندن اشعار سعدی به او ثواب داده نمیشه که!بر فرض که اون­هایی که نشسته­اند بله یه قدری عبرت بگیرن،اون­ها از قران عبرت نمی­گیرن باید از گلستان سعدی مثلاً،از بوستان سعدی عبرت بگیرن,با قران مأنوس باشیم نیستیم،اصلاً خوض در باطل میشه خیلی از کارهای ما آلودگی دارد به نام دین هم هست آلودگی دارد,اون­هایی که ارباب معرفت­ند­و خیلی دقیق­ند در معارف­شون اونا به قدری ظریف است روحیّات­شون که این حتی از اوراد و اذکار و مطالب دینی هم یه قدری آلودگی به هوس داشته باشه می­پرهیزن,یعنی اینکه هوس دخالت کرده ولو در پوشش دین دارم کار می­کنم به سهم خودم،ولی هوس دخالت کرده و زیبا جلوه داده,حتی بعضی مثلاً می­گفت که این قرانی که زیبا چاپ شده،جلد خوب­و کاغذ خوب­و خط خوب من بیشتر گرایش پیدا می­کنم می­فهمم که یک هوس نفسانیّتی در این­جا هست,این خیلی دقیقه،حالا از بنده نخواستن این جور هم دقت را، اما خب منظور اینه،این دقت­ها هم هست،میگه چرا من قرانی را که حالا یه قدری چاپش خوب نیست میل ندارم بخونم،اما این را زیاد میل دارم بخوانم,جنبه­ی هوسی پیدا می­کنه اونی که تأثیر می­کنه این­جا رغبت پیدا کنم به این,حتی اون می­گفت که تسبیح مثلاً،یه تسبیح زیبایی باشه بهتر دوست دارم ذکر بگم با اون تسبیح،تا تسبیح گلی فرض بفرمایید،خب چرا این نفسانیّت ما را می­کشه به اون سمت مثلاً،یا می­گفت سجاده­ی منقّش­و خوب بهتر دوست دارم روش نماز بخوانم تا یه پارچه­ی سفید ساده­ای مثلاً،یا این­که مهر ساده،مهر ساده ولطیف،خیلی خوب،صاف،که زبری ندارد بهتر دلم می­خواد سجده کنم اون­جا,حالا امام سجاد داریم این­جا که می­رفتن تو بیابان روی سنگ­های زبر سجده می­کردند,این­ها جنبه­ی نفسانیّتی این­ها دخالت میکنه دیگه،یعنی مراقب باشید، عرض کردم از من نخواستن این دقت­ها را،برای این­که مراقب باشیم شیطان اینقدر دامنه­ی رخنه و نفوذش گسترش دارد که حتی با سجاده­و تسبیح­و مهر نمازگزار هم درش اثر می­گذارد،از این راه هم وارد میشه حتی،حتی اون­ها را هم رنگ نفسانی می­دهد،رنگ شیطانی می­دهد تا چه رسد به سایر انواع کارهای بزرگ­و امام جماعت شدن­و بعد منبر رفتن­ و تألیف کتاب کردن­و تا برسد به انواع انفاقات مالی­و مؤسسات خیریّه­ درست کردن­و مسجد ساختن­و حسینیّه ساختن،این­ها را دخالت می­کنه، عجیب کارها را خراب می­کنه باید مراقب باشی که،کارتو خراب نکنه شیطان،تا برسد مسئله­ی واویلا حبّ جاه هم در دل آدم پیدا بشود­و ریاست طلبی که اون­جا برسه دیگه واویلاست، چون بزرگ­ترین غریزه­ای که،ریشه دارترین غریزه­ در وجود انسان غریزه­ی حبّ جاه است.اون بزرگانی که می­کوشند خودشون را اصلاح کنند هی کم­کم این رزائل را از خود دور کنند، پول­دوستی، زن‌دوستی، اینا را از خود دور کنند به مقام دوستی که می­رسند به خطر می­افتند،اون­جا نماز­ می­خونن، اذان میگن،قرآن می­خوانن، این­که حضرت علی است­و عمار­و دیگران اینم اذان میگن،نماز می­خونن،قران می­خوانن،خب کدام حقّه؟

<مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فیِ وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فیِ التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فیِ الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا > 29

<محمد فرستاده خدا است و كسانی كه با او هستند در برابر كفار سرسخت و شديد، و در ميان خود مهربانند، پيوسته آنها را در حال ركوع و سجود می‏بينی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‏طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمايان است، اين توصيف آنها در تورات است، و توصيف آنها در انجيل همانند زراعتی است كه جوانه‏ های خود را خارج ساخته، سپس به تقويت آن پرداخته، تا محكم شده، و بر پای خود ايستاده است، و به قدری نمو و رشد كرده كه زارعان را به شگفتي وامی دارد! اين برای آن است كه كافران را به خشم آورد، خداوند كسانی از آنها را كه ايمان آورده‏ اند و عمل صالح انجام داده‏ اند وعده آمرزش و اجر عظيمی داده است. <

بله،کسانی که همراه پیغمبر بودن،با پیغمبر بودن چنین­و چنان هستن آخر آیه فرمود که؛ <وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا > گفتن آخرین غریزه­ی بدی که از دل انسان برداشته می­شود که صدیقین می­توانن بیرون کنن،حبّ جاه است این کار مشکلیه,حالا حب جاه همش این نیست آدم رئیس جمهور بشه یا مثلاً،نماینده­ی مجلس بشه یا مدیر کل بشه،در هر جایی همین­جوره،حالا تو خانه همین جوریه،تو خانه­ی خودش,با زنش ریاست طلبی می­کنه،اگه بخواد یه پیشنهاد خوبی هم بده میگه خیر من باید بگویم کسی حق نداره در مقابل من مثلاً نظری بده،درباره­ی زن خودش ریاست طلبی می­کنه،دیگه دستش نمی­رسه به جای دیگه،یا همون جا نسبت به کمک کار خانه­اش ریاست طلبی می­کنه، خب جاه طلبیه در هر جا بقول خودش دیگه,در جلسه دینی ریاست طلبی می­کنه، اینا خیلی گرفتاری دارد.

این حبّ جاه در دل آدم می­نشیند در کارهایی که حالا چه بزرگ چه کوچک بله اثر می­گذارد,چه بسا کارهای دینی آدم را به رنگ نفسانی در می­آورد،این خیلی خطرناکه,حالا پس این یک نکته­ای ما باید مراقب باشیم در آیه­ی شریفه؛خوض نکنید،با خائضین شرکت نکنید،به رسول اکرم خطاب شده که به ما دستور داده شده,حالا اثتثناء می‌کنه آیه­ی بعد،بله هستند بعضی­ها که وظیفه دارن شرکت کنن در مجالس خائضین

<وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیِءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ> 69

< و چيزى از حساب آنان [=ستمكاران] بر عهده كسانى كه پروا[ى خدا] دارند نيست ليكن تذكر دادن [لازم] است باشد كه [از استهزا] پرهيز كنند  >

بله بعضی افراد هستن که اینا متّقی هستن، وظیفه دارن که ارشاد کنن مردم را،ولو در مجالس خائضین، شرکت کنن اگر احساس می­کنن که می­توانن بر اون­ مجالس اثر بگذارن، عیبی نداره ولی متقی باشن،تقوای مثبت خودشون دارن، خودشون بیمار نمی­شون با بیماری اون­ها، آدم گاهی اوقات، چون وبا گرفته­ها بخواد بره خودش وبا می­گیره، بله اون کسی که واکسن ضدّ وبا تزریق کرده مصونیّت دارد او وظیفه دارد تو وبا گرفته­ها برود اونا را معالجه کنه دیگه، حالا اگه یه آدم واقعاً متّقی­یه، پرهیزکار، پابند به مطالب دینی، اگر اون­جا برود خودش هضم نمیشه، مجذوب نمیشه، بلکه می­تواند اثر بگذارد، اونا را به راه بیاورد، اگر این شد عیبی ندارد به شرطی این­که بنیه اعتقادی داشته باشه واقعاً، بنیه‌ی اعتقادیش و اخلاقیش و عملش محکم باشه که خودش در میان اون­ها برود ذوب نمی­شود، اثر رو اونها می‌گذارد، اگر این شد بله،خب هستن، مفضّل از یاران امام صادق است، جمعی از اصحاب که در کوفه بودن این­ها نامه­ای نوشتن به امام صادق که این مفضّل که خیلی مورد عنایت شما هست، این میره با این افراد لاابالی مجالست می‌کند، درقهوه­ خانه­ها زیاد دیده شده که با این اوباش­و الباط­ و به اصطلاح اون­ها،بله این­ها شرکت می­کنه با اون­ها مجالست داره، این شأن شما را رعایت نمی­کنه، شما نهیش کنید، بعد نامه­ای از امام صادق نوشته شد به مفضّل منتها به دست این افرادی که شکایت کرده بودن برسه، اون­هابرسه، نامه مهرش خورده آمد دست اون‌ها، اون­ها خیلی خوشحال شدن که معلوم میشه امام او را مزمّت کرده­و توبیخش کرده، برداشتن با چند نفری آمدن پیش مفضّل، پیش مفضّل آمدن چند نفر جمعیتی، نامه را دادن، او نامه را گرفت­و مهر را برداشت­و خوند، دید که البته خبر هم نداشت مفضّل که اینا شکایتی کردن، دید امام از او اشیایی خواسته، اجناسی را نوشته­ان که فلان اجناس را ما احتیاج داریم و اون­ها را در کوفه تهیّه کن بفرست به مدینه، حالا اون­جا مساکینی بودن، فقرا بودن که لازم بود به اون­ها برسه، بعد گفت بله، امام صادق این­چنین نامه­ای نوشته و اجناسی خواسته و این­ها هم پول زیادی می­خواد، هزینه­اش سنگینه، بعد داد اونا خواندن، یکی­یکی خواندن، همه خواندن دیدن در این نامه اصلاًهیچ اشاره­ای به اون مطلب نشده که ما گفته بودیم با مثلاً اوباش می­نشینه، اجناسی خواستن،هی به هم نگاه می­کردن، نگاه معنا داری خب، بعد گفتن بله امام خواسته این­ها را و حالا چه باید کرد؟گفت حضرت حالا چطور می­خواد تأمین کنه این هزینه را؟خب معلومه یکی دست­ها­ی پشت بهم مالید­ویکی دستش به محاسنش کشید­و اون یکی پشت گوشش رو خاروند­و اون چهارمی کلاشو پس­ و پیش کرد­و گفتن خب بله حالا ما بریم فعلاً مرخص می­شویم تا یه مجلس دیگه تشکیل بدیم که از متوکّلین پولدار­ها و ازشون کمک بگیریم، مفضّل گفت حالا که شبه شما شام را هم میل کنید­و بعد بروید، حرف شام که به میان آمد قدم­ها سُست شد، از رهی بدل به اقامت شد,این مسئله­ی شام ­و سفره هم خیلی عجیبه جذبه­ای دارد اصلاً، آدم گاهی در مجالسی میبینه که شب­های دیگه عادّیه، خیلی کمه جمعیت اما شبی که اطعام می­کنن خیلی فراوانن، آدم یه علامتی دستش میاد، هر وقت دیدیم مجلس شلوغه خب می­فهمیم که، حالا یه خبری هست به هر‌حال، اون­ها هم دیدن که شام هست نشستن، مشغول شام خوردن شدن، مفضل در همون موقع که اونا مشغول شام خوردن بودن،کسی را فرستاد پیش همون رفقای قهوه­خانه­ایش که من کار دارم با شما، بیایید خب اون­ها هم رفیق بودن برخاستن یه جمعیّتی آمدن،برد تو اون اتاق نشوند این­ها را، نامه­ی امام را داد به دست اونا، اونا خواندن رو چشم­شون گذاشتن، بوسیدن گفتن که،همین الان میایم، پاشدن رفتن، یه چند دقیقه­ای طول نکشید­ و برگشتن دو هزار دینار طلا، ده هزار درهم نقره آوردن،یه کیسه­ای دادن، مفضّل همون را آورد پیش اونا مشغول غذا خوردن بودن، تعجب کردن، این پول از کجا فراهم شد! دو هزار دینار­و ده هزار درهم ازکجا؟گفت بله همون کسانی که شما اینا را مثلاً آدمای اوباش می­دانید من در اثر مجالست با اون­ها اونا را ساخته­ام،که با اونا مجالست کردم با اون­ها،از اون طریق اون­ها را حبّ امام در دلشان استوار هست ولو حالا مثل شما خیلی اهل مسجد­و جلسه­واین­ها نیستن،اما اون روح محبّت­شون نسبت به امام­و از این ایثار­شون و این جوانمردی­شون هست که من ساخته­ام اون­ها را،خب بله اگر این‌جور باشه بسیار خوبه،یه کسی که متّقی باشه خودش،نه خیال کند،گاهی وقتا آدم شیطان میاد وسوسه می­کند تو خیلی محکمی،تو آدم بسیار متّقی هستی برو مثلاً،اینا هوس­ناکیه­این هوس­بازیه،این وسوسه­ی شیطانه،همون

<يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ> [[19]](#footnote-19)

<اگر شيطان تو را [در اين باره] به فراموشى انداخت >

از این قبیله،این نیست اشخاص متّقی والا

<الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ>[[20]](#footnote-20)

<به سخن گوش فرامى‏ دهند و بهترين آن را پيروى مى كنند اينانند كه خدايشان راه نموده و اينانند همان خردمندان>

 این یک بهانه­ای می­شود بدن دست هر کسی،میگه قرآن دستور داده که بله من سخن خوب را ببینم ­و بشنوم،خودم میرم­و در مجالس شرکت می­کنم هر کتابی خوندم، این­جورنیست، نمی­تواند هر کتابی را از هر قلمی بخواند و هر سخنی را از هر سخنرانی بشنود، در هر مجلسی به هر عنوانی بنشیند به صرف این­که میخوام من تحقیقات بیشتری کنم،این­جور نیست، انسانی باید حق شناس باشه قدرت تشخیص داشته باشه تا بتواند با اون­ها هم­مجلس بشود ­و کتابی بخواند­و سخنرانی بشنود­ و در جلسه­ای شرکت کنه، مشخِّص باشه، حقّ­و باطل را تشخیص بده و الّا بنده­­ای که فیروزه شناس نیستم اگر بخوام خودم بروم فیروزه بخرم یه آدم شیادی پیدا میشه یه سنگ کبودی را که صد نار نمی­ارزه،به من ده هزار تومن صد هزار می­فروشه،من خیال می­کنم فیروزه­شه،نه او شیاده من هم بی‌خبرم، ممکنه افرادی، داریم از امام معصوم این روایت < خُذُوا اَلْحقَّ مِنْ أَهْلِ اَلْبَاطِلِ وَ لاَ تَأْخُذُوا اَلْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ اَلْحَقِّ كُونُوا نُقَّادَ اَلْكَلاَمِ فَكَمْ مِنْ ضَلاَلَةٍ زُخْرِفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اَللَّهِ كَمَا زُخْرِفَ اَلدِّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ اَلْمُمَوَّهَةِ اَلنَّظَرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ وَ اَلْبُصَرَاءُ بِهِ خُبَرَاءُ. >[[21]](#footnote-21)مراقب باشید بسیاری از حرف­های گمراه کننده را با قرآن می­آرایند،کسانی هستن که آیه قرآن می­خوانن،حرف باطل را با آیه قران آرایش می­دهن،با حدیث آرایش می‌دهن <فَكَمْ مِنْ ضَلاَلَةٍ زُخْرِفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اَللَّهِ كَمَا زُخْرِفَ اَلدِّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ اَلْمُمَوَّهَةِ اَلنَّظَرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ وَ اَلْبُصَرَاءُ بِهِ خُبَرَاءُ >همون طوری که دنیا داران به وسیله­ی پول این کار را می­کنن مس را آب نقره­و آب طلا بهش می‌دهند­و به عنوان طلا به شما می‌فروشن و شما هم که تشخیص نمی­دهید که آیا طلا کدام است­و غیر طلا کدام است،پس این هم آیه­ی شریفه که؛ <وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیِءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ> 69 ذکری،یعنی اگر واقعاً می­تواند یادآوری کند،تذکّربدهد و به راه بیاورد،می­تواند با اون­ها بنشیند که ارشادشون کند که به تقوی بکشاند اون­ها را,حالا فعلاً این ایّام حجّه،در این ایام آقایانی که مشرّف شدن،برادرها،خواهرها مشرّفن در کنار بیت محرم­و دراماکن مشرّفه، اگر شیطان به سراغشان نرود­و اعمال­شان را فاسد نکند ­و اون­ها هم برگردن به سلامت،با حوائض نغذیه مادّی­و معنوی خب بسیار خوبه،اما خود حشر خیلی مسئله­ی مهمّیه،تشریح مقامات روحی انبیاء­و اولیا­ء خداست،تشریح مقامات اون­هاست که چجور توانسته­ان حرکت کنن به اون مقام اعلاء که قرب خداست برسن،کدام حجّه؟،چون عبادت اصلاً مال روحه، عبادت حرکت روحه ولی بعداً بخواد حرکت کند هی رکوع بره سجده کنه این خود عبادت بدن که عبادت نیست، اگر از قلب اون منبعث شده است اون قلب دارد درسته، عبادت اینه، حرکت روح است به سوی خدا و گر­نه تنها حرکت ظاهر بدنی منهای حضور قلب­ و توجه روحی این که حساب نمی­شود، کما این­که این روایت باز داریم از پیغمبراکرم <انما فرضت الصلاة و امر بالحج و الطواف و اشعرت المناسك لا قائمة ذكرالله ، فاذا لم يكن فى قلبك للمذكور الذى هو المقصود و المبتغى عظمة و لا هيبة فما قيمة ذكرك>ا اگر نماز دستور داده شده،اگر حج مناسک دستور داده شده به منظور این­که یاد خدا در دل­ها زنده می­شود« ...... »اگر بنا شد اون خدا که هدف اصلی­ست در قلب شما هیچ عظمتی ندارد،هیبتی ندارد،شما را از گناهان باز نمی­دارد چه فایده­ای دارد اعمال بدن شما؟«.......»چه ارزشی خواهد داشت این­که فقط زبان شما بجنبد،بدن شما حرکت بکند و قلب شما همچنان جامد مانده باشه,قلب جامد بی­روح است،هیچ نورانیّتی ندارد،عظمت خدا در دل ننشسته که مانع گناهش باشه،ولی خب زبان می­جنبد­و بدن حرکت می­کند.

 <فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ>[[22]](#footnote-22)

<الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ>[[23]](#footnote-23)

<پس واى بر نمازگزارانى>

<كه از نمازشان غافلند >

 قرآن گفته وای به حال نمازگزار‌ها اون کسانی که نماز می­خوانن ولی از حقیقت نماز بی­اطلاعن،این همین نماز چه باید بکند؟

<إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ>[[24]](#footnote-24)

<نماز را برپا دار كه نماز از كار زشت و ناپسند باز مى دارد>

 اون نماز جلو فحشاء­و منکر بگیره اون نماز درسته,حالا حج هم اون حجی است که از جان آدم برخیزد،روح را حرکت بدهد،از خاکدان طبیعت به کعبه­ی حقیقت برساند,اون درسته,مانند کیمیا،فلزی را به فلزی تبدیل کند اگر این کار را کرد حج این درسته,روح را دگرگون کند،چطور کیمیا مس را تبدیل به طلا می­کند؟اگر حج واقعی بود آدم که برگردد واقعاً طلا شده،اون درسته,حرکت مکانی که مهم نیست،شما سنگ سیاه را بردارید از تهران ببرید به مشهد از مشهد ببرید به کربلا از کربلا به مدینه،به مکه،منا،عرفات برگردانید،خب همون سنگ دیگه،این عوض نشده که،این سنگ سیاهه،اما اگرهمین سنگ بیافتد در گوشه­ای تحت عواملی قرار بگیره آفتاب بتابد­و باران­ها ببرد­و تبدیل بشه به یاقوت به فیروزه­اش این حرکت مکانی نبوده،حرکت جوهری بوده،باید جوهر عوض بشود,اگرتوانست آدمی برود مکه­و برگرده واقعاً یاقوت شده،جوهرش عوض شده،ب... درسته این حاجیه و الّا حاجی که نیست این شتر است,از برای او که بیچاره خار می­خورد­وبار می­برد.اونی که آدم را برده به اون­جا،حالا دیگه شتر نمی­بره ما را،هوا پیما می­بره مثلاً،حالا اونوقت شتر می­برد,حاجی تو نیستی شتر است,از برای او که بیچاره خار می­خورد­و بار می­برد. اون درسته و الّا یه چیزی را اعمالی آدم انجام بده،این طرف بپره اون طرف بپره،سنگ صفا ومروه کند­و بعد هم به عرفات کربلا برگرده,این یه کمی آدم دقت کنه به بازی بچه­ها شبیه­تر میشه تا به عبادت. اون حج ما بود که امام صادق را دگرگون می­کردکه مالک­بن انس پیشوای فرقه­ی مالکیّه،می­گفت که من یک سال با امام صادق همسفر بودم در راه حج رسیدیم به میقات خب مُحرم شدیم همه،من متوجه شدم که امام صادق دیدم لباس احرام پوشیده رو مرکب سوار هست­و میخواد لبّیک بگه نمی­تواند،هر چه میخواد لبّیک بگه این صدا در حلقش می­پیچد،قطع می‌شود از مرکب سرازیرمیشه،من تعجب کردم گفتم آقا همه­ی مردم جامه­ی احرام پوشیدن،لبّیک گفتن به راه افتادن،شما همین­طور معطلید خب بفرمایید لبّیک فرمود یابن ابی عامر «.......»فرمود ای پسرابی عامر چطور جرأت کنم،چطور جرأت کنم بگم لبّیک اللهم لببیک؟یعنی خدا از همه­جا بریدم فقط به سوی تو آمده­ام،سراپا آماده به خدمتم،لببیک این را می­گه،حقیقتش اینه،از همه­جا بریدم فقط به سمت تو آمده­ام،آماده به خدمتم,چطور جرأت کنم؟می­ترسم,که من بگوین لبّیک لا شریک لک بیک،نه راحت نمی­دهیم قبولت نمی­­کیم،خواستن به ما هشدار بدهن مراقب باشید اون حجی را از شما خواسته­ان که روح شما را تکان بدهد،حرکت بده و به کمال برساند،سیمای شیعه در شما ایجاد کند,حالا سیما چی هست یه بحث مفصّلی دارد <سِيمَاهُمْ فیِ وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ> شما باید ممتاز باشید از دیگران،شما مسلمانید،شما شیعه­اید،باید در قیافه­ی شما اثر سجده باشه،نه فقط بر پیشانی­تون اثر مهر باشه،در قیافه­ی زندگی شما،خانه­ی شما آثار بندگی درش باشه،بازار شما،خیابان شما،ادارات‌تون وزارت‌ خانه­هاتون،مجالستون باید علامت خضوع درش باشه،علامت سجود درش باشه،تسلیم باشید در مقابل خدا,روزعید قربان در منا این ایام غوغایی به پا می­شود،متداول یک میلیون جمعیت از اطراف آمده­ان در بیابان منا اجتماع کرده‌ان و چه بسا یک میلیون بیشتر,گوسفندها­و گاو­ها­و شترها­ اون­جا کشته می­شود در منا که خاطره­ی اون دو عبد موحّد و بنده­ی خالص خدا را یادآوری می­کند،ابراهیم و اسماعیل یعنی روز عید قربان در منا چشم دنیا را برمی‌گرداند به چند هزار سال قبل،صحنه­ی تکان دهنده­ای را از معرفت خدا و تسلیم در مقابل خدا را نشون می­دهد که ببینید چند هزار سال پیش در همین بیابان منا و سرزمین منا پدری پیر،کهنسال که آثار جلالت و عظمت از پیشانی­اش از ناصیه­اش پیداست،در این وادی ایستاده،آستین بالا زده،تیغ برنده به دست گرفته،فرزند جوانش را که زیبایی دارد،قامت موزون دارد،رخسار نورانی دارد،با دستش خودش خوابانده روی زمین،تیغ برّان به دست گرفته به گلوی فرزند جوانش می­کشه

<بُنَیَّ إِنِّی أَرَى فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُكَ>[[25]](#footnote-25)

<اى پسرک من، من در خواب [چنين] مى ‏بينم كه تو را سر مى برم>

فرزندم،من مأموریّت الهی دارم و سرت را از تنت جدا کنم،اون فرزند هم در مقابل پدر خنجر خود را زیر خنجر پدر نهاده او هم بگوید«........»پدر،اون­چه دستور داده شده است عمل کن،من هم تحمل می­کنم،من هم صبر می­کنم ، این نشون میده قدرت ایمانی تا کجا, خداوند این بیابان منا را هر سال مقرّر فرموده که مردم جمع بشوند در اون­جا و کارد­ها بکشند­و گوسفند­ها و گاو­ها را ضبح کنن که اون خاطره تا روز قیامت زنده بماند,یک بنده­ی موحّدی این­جور تسلیم از خود نشون داده،قدرت ایمانی تا کجا؟عظمت معبود تا کجا در قلب او نشسته؟ولی ما هم یک بنده­ی موحّد دیگری سراغ داریم،او هم قربانی شد,اگر ابراهیم خلیل یه قربانی به قربانگاه منا آورد­و سالم برگردانید اما او در یک روز حسین عزیز ما 72 قربانی به قربانگاه کربلا آورد،یکی را هم سالم برنگردانید,بلکه اجساد آغشته به خون یاران و عزیزانش را،از کودک شیرخوار گرفته تا پیر کهن سال،با بدن­های پیکرهای از هم گسسته،سرهای از تن بریده، یک‌جا به پیشگاه مقدس پروردگار تقدیم کرد،اون­چه در کیسه داشت همه را در راه خدا داد،در آخرین لحظات هم خودش افتاد روی خاک­های گرم کربلا،صورت خود را گذاشت روی خاک­ها,قلبش شکافته،پیشانی­ شکسته،بدن غرق در زخم جراحت شده،وقتی نفس می­کشید خون از حلقه­های زره می­جوشید می­گفت؛«إلهِى رِضًى بِقَضائِکَ صبرا علی بلائک تَسلِیمًا لأمْرِکَ لا مَعبودَ سِواکَ یا غِیاثَ المُستَغیثین».

پروردگارا به حرمت امام سیدالشهداء در فرج امام زمان تعجیل بفرما

گناهان ما را بیامرز

توفیق بندگی با خلوص نیّت به ماعنایت بفرما

بیماران ما لباس عافیت بپوشان

حسن عاقبت به همه­ی ما عنایت بفرما

والحمدلله رب العالمین

1. . تبعیت از باطل کردن [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره‌ی مبارکه‌ی انعام/آیه‌ی 91 [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره‌ی مبارکه‌ی زخرف/آیه‌ی 83 [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره‌ی مبارکه‌ی مدثر/ آیه‌ی 42 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره‌ی مبارکه‌ی مدثر/ آیه‌ی45 [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین/ آیه‌ی29 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین/ آیه‌ی29و30 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین/ آیه‌ی31 [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین/ آیه‌ی32 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره‌ی مبارکه‌ی نحل / آیه‌ی125 [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره‌ی مبارکه‌ی توبه / آیه‌ی73 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره‌ی مبارکه‌ی انعام / آیه‌ی68 [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره‌ی مبارکه‌ی مجادله / آیه‌ی22 [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء / آیه‌ی23 [↑](#footnote-ref-14)
15. . سوره‌ی مبارکه‌ی ص / آیه‌ی82و83 [↑](#footnote-ref-15)
16. . مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ‏1، ص 229 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره‌ی مبارکه‌ی نساء / آیه‌ی140 [↑](#footnote-ref-17)
18. . بحار الانوار جلد۴۴ ص۲۷۸ [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی انعام/آیه‌ی 68 [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی زمر/آیه‌ی 18 [↑](#footnote-ref-20)
21. .بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ,  جلد۲  ,  صفحه۹۶ [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی ماعون/آیه‌ی 4 [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی ماعون/آیه‌ی 5 [↑](#footnote-ref-23)
24. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی عنکبوت/آیه‌ی 45 [↑](#footnote-ref-24)
25. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی صافات/ آیه‌ی 102 [↑](#footnote-ref-25)